

پی‌یر لوتی در ایران

در روز چهارشنبه ۳۰ فروردین ماه آقای کامبورد رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در تهران بر حسب دعوت دانشگاه در سالن فردوسی تحت عنوان پی‌یر لوتی در ابراب بزبان فرانسه سخنرانی جالبی نمودند که خلاصه ترجمه آن بوسیله آقای سیمائی تهیه شده و برای اطلاع خوانندگان درج میشود .
آقای دکتر بیانی رئیس دانشگاه نیز در افتتاح مجلس مطالب ذیل را گفتند :

زمانی مردی فرانسوی بنام پیر و متخلص به لوتی (بنام گلی از گلها) که دل در هوای سفر نهاده از ژاپون به چین و از هندوستان بافریقا میرفت . اقیانوسها و دریا های نوردید و در نبردهای خونین در اقصی بلاد شرق دور شرکت می‌جست ، ناگهان گذارش بسر زمین ایران افتاد ، در اینجا ابن افسر دریائی و جنگجو بادنیائی تازه سروکارش افتاد . مردمی باروحیه‌ای متفارت از نقاطی را که تاکنون با آنها سروکار داشت در برابر خود دید ، همه جا مهر و محبت و صفا و درستی و مهمان نوزای در برابر خویش می‌بافت ، چون بتخت جمشید رسید يك باره محو در آثار قدرت و ابهت نیاکان ما شد و چون قصر واژگون ولانه جغد و بوم شده بود از تمام آن آثار قدرت جز خرابه‌ای در پیش پاندید ، روح بلند پر و ازش همان ادوار پر جاه و باشکوه پادشاهان هخامنشی را بنظر مجسم ساخته ساعتها بهت زده بر جای خشک و بی اختیار با خود گفت :

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجای می بینم از همین جاست که انقلاب روحی در درون افسر فرانسوی که تربیت شده تمدن اروپائی و گرفتار آلائشهای زندگی آن بود ایجاد میگردد ، کوه و دشت هامون پیموده از رنج راه‌های دور و خوابیدن در کنج کاروانسراها و قهوه خانه‌ها نهراسید و هر چه بیشتر در داخله سر زمین ما قدم گذاشت بیشتر و جری تر و در فکر خویش مصر تر شد ، با ورودش باصفهان و مشاهده اینه و مساجد

زیبای آن شهر و اثر قدرت پادشاهان صفویه با تمدنی دیگر که دو هزار سال از تمدن تخت جمشید جوانتر بوده مواجه گردید: آب و هوای لطیف آن و غلطیدن آبهای زاینده رود از میان بیشه‌های سرسبز، استشمام عطر جافزا و روح پرور گل‌های سرخ، چنان در روح او اثر کرد که او از خود بی‌خبر شده یکباره پشت با بهره تمدن اروپائی و زندگی مادی آن بود زده درویش‌وار سر باستان اهت و قدرت روح ایرانی که ادوار پرمشقت و پررنج و تعب تاریخ کمر او را شکسته و پشتش را خمیده کرده بود نهاد و با خود گفت:

از قیل و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت معشوق می‌کنم
از این زمان است که آتش انقلابات روحی در دل این نویسنده نامی شعله
ور شده و خویشتن را در دنیائی دیگر و مافیهای آنرا بمصدق این شعر:

همه کس طالب بارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشقت چه مسجد چه گذشت
یکسان دید.

از این وقت زندگی لوتی تغییر رنگ داد و تا آخر عمر روح و جسم و خانه و زندگی خود را بسبب مشرق زمین و عجایب آن تغییر داد و در جواب کسانی که از وی دلیل این تغییرات فاحش را در روحیه و زندگی او می‌پرسیدند میگفت:
جلوه بر من مفروش ای ملک الحجاج که تو خانه میبینی و من خانه خدا می‌بینم
اینست شرح حال نویسنده توانائی که امروز بنا برخواستش دانشگاه جناب آقای کامبورد رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در ایران صکه برای چند روزی به تبریز آمده‌اند، برای حضار محترم بعنوان پیرلتنی در ایران معروض خواهند داشت.

اما شرح حال سخنران ما: در سال ۱۹۰۵ میلادی در یکی از قراء جنوب فرانسه کودکی چشم بجهان باز کرد، پدر و مادرش ویرانام ژان نامیدند و با امید آینده درخشان بتربیتش کوشیدند، دوره اول تحصیلی خود را در زیر دست و

در دبستان همان پدری که ویرادر خانه تربیت میکرد با تمام رسانید و برای ادامه تحصیلات مجبور شد قریه و خانه پدری را که از جان و دل دوست میداشت ترك گفته در شهر بوه مسقط‌الراس هانری چهارم وارد دبیرستان شود. از آنجا به پاریس آمده در دبیرستان لوئی لو کران، یعنی همانجائی که زمانی ولتر و هوگو نویسندگان نامی فرانسه در آن رفت و آمد داشتند پس از گذراندن مسابقه‌ای که باموفقیت شایانی نصیبش گردید به تحصیل پرداخت، اولیای امور دبیرستان آینده درخشان را برای ژان پیش‌بینی میکردند، پس از اتمام این دبیرستان به سوربون، دانشگاه پاریس در دانش‌کده ادبیات ثبت نام کرده پس از مدتی بدرجه لیسانس نائل آمد کار تحصیلی کامبورد جوان بهمین جا خاتمه نیافت، برای نیل بدرجه آگر گاسیون در رشته ادبیات دامن همت بکمر زدو با اینکه گذراندن این درجه فوق‌العاده مشکل بود معذک بیم وهراسی بخود راه نداده باموفقیت از عهده کسب آن برآمد.

از اینجاست که ژان کامبورد باید فکر کار و شغلی برای خود بنماید و از میان تمام مشاغل شغل پرافتخار معلمی را انتخاب و در دبیرستانهای فرانسه بکار تربیت و تعلیم پرداخت، در سال ۱۹۳۸ درست در زمان آغاز جنگ اخیر بسمت استادی ادبیات فرانسه در دانشگاه آنکارا انتخاب و به ترکیه عزیمت کرد در ۱۹۴۴ چون اولیای امور فرهنگ فرانسه به توانائی و پشت کار ژان کامبورد و قوف یافتند او را بعنوان نماینده فرهنگی به قاهره فرستادند، در خلال این مدت جزء عیثت فرهنگی که بایران می‌آمد بکشور ما وارد و ماموریت یافت برای توسعه روابط فرهنگ ایران و فرانسه کوشش کند، و اینک چند سال است که با پشتکار و فعالیت خستگی ناپذیری در راه انجام این مقصود میکوشد.

اکنون که بتبریز آمده‌اند ما را از بیانات خود راجع به لوتی محظوظ

خواهند ساخت :

در این موقع آقای کامبرد پشت تریبون رفته

شروع سخنرانی نمودند :

این دومین مرتبه است که در پرتو لطف و مهربانی آقای دکتر بیانی رئیس دانشگاه تبریز افتخار دارم که در برابر طبقه روشن فکر و دانشمند تبریز سخن بگویم، از آقای رئیس دانشگاه که برای معرفی من عبارات مدح آمیز بیشماری استعمال کردند صمیمانه تشکر میکنم، ولی متأسفانه امروز سایه‌ای با شادی من همراه شده است، هیچ نمی‌خواهم سری را برای شما آشکار سازم بلکه از شما اجازه می‌خواهم وظیفه‌ای را انجام دهم و این وظیفه یاد آوری از کسیست که برای شما بسیار عزیز بود و چند روز قبل نگهان چنگال مرگ او را پیش از وقت از جهان ما در ربود، اجازه دهید تا پیش از شروع چند کلمه از بیان خود را به استاد فقید جرجانی، به تائر بازماندگان او، به شور و حرارت دوستان و عاطفه شاگردانش اختصاص دهم.

بی شک من نمیتوانم چنانکه باید و شاید در باره او چیزی بگویم زیرا اشخاص دیگری هستند که صلاحیت آنها در این باره بمراتب از من بیشتر است، ولی بیش از چهار سال است که جرجانی را میشناختم و افتخار داشتم که از دوستان او باشم، با کمال تائر بیاد دارم که دو سال پیش وقتیکه به تبریز آمدم او در کنار من در برابر شما برای ترجمه گفته‌هایم ایستاده بود، او اکنون ناپدید شده و دیگر چیزی جز خاطره او در اعماق قلب ما زنده نخواهد ماند، جرجانی با مرگ در حال انجام وظیفه در حالیکه پاره‌ای از روح خود را در دیگران میبخشید مانند مرگ یک سرباز مدافع جهان را وداع گفت.

با کمال احترام در مقابل این (شکل) تعظیم نموده و سلام کشور فرانسه را کشوری که جرجانی زبان و تمدنش را دوست میداشت، به پیشگاه او تقدیم میدارم، ولی ما باید هدف مورد نظر او را ادامه دهیم زیرا اگر خودش زنده بود ما را بدین امر دعوت نمیشد و بهمین دلیل است که میخواهم از ادبیات صحبت کنم.

سوژه سخنان رانی امروز خود را جریان کنونی حوادث پیشنهاد کرده‌ام، زیرا امسال کشور فرانسه با تشریفات خاصی جشن صد ساله تولد پیرلتی را برپا کرد و دولت ایران هم با توجه دقیقی در این یادبود شرکت نمود. اما در بین همه یادبود هائیکه نیمه اول قرن کنونی را متمایز می‌کنند (مثل یادبود شیرین گوته، دالزاک دکارت) جشن صد ساله تولد پیرلتی دارای خاصیت مخصوص است زیرا اساس آن بر پایه دوستی استوار است.

اگر شما پیرلتی را دوست دارید برای آنستکه او شما را دوست داشته است، نیم قرن پیش او برای ملاقات شما بایران آمد و امروز ادب و حسن تربیت ایرانی با گرمی داشتن خاطره‌اش بملاقات او میرود؛ چنین منظره قدیمی از مهمان نوازی میرانی شما گواه یک محبت قلبی بوده و این خود برهان برتری ملی است که بسیار زیسته‌اند و در تاریکی زمان میتوان تمدن گذشته آنان را مشاهده نمود روح پی‌رلوتی بایست از این موضوع خرسند و شاد باشد زیرا هیچکس بیش از او بایند و علاقه مند به موجودات و کشور هائیکه نمایندگان احساسات جوانی و تاثیرات مردانه او می‌بوده‌اند نبوده و آثاری از این کشورها جمع آوری نموده که آنها را چون گنجینه ای با وجود داشت و تا روزمرگش محافظت مینمود و امروز پس از مرگ باو باز داده شد. بدین سبب بهترین هدیه‌ای که بتوان تقدیم خاطره بزرگ او نمود اینستکه ما با همراهی سایه‌ای سعی کنیم تا یکی از مسافرت‌های او را با احترام از نو مجسم نمائیم مسافرتی که موجب نگارش آسان‌ترین و زیباترین رسالات ادبی فرانسه شده و لوتی مناظر ایستگاه‌های آنرا در کتاب مخصوص خود در باره ایران، در سال ۱۹۰۴ تحت عنوان بسوی اصفهان ثبت و یادداشت نموده است.

بیانید تاراهنمای حساس، مسافر مصر و شاعری را که برای نوازش و خواب کردن نگرانی‌های جاودانی خود با آهنگ آرام کاروان‌ها راه‌های خسته‌کننده ایران را از بو شهر تا ازلی پیموده دنبال کنیم.

بیایید تا او را در زیر آسمان ملایمی که ناظر تولد نخستین منجمین جسور شده، در عظمت بیابانهایی که نگاه را در پی سراپها حیران میکشند در کاروانسراها و قهوه‌خانه و امام زاده‌ها تعقیب کنیم.

بیایید تا این مسیری را که با اسامی پر رنگ مجسم کننده مردم، شیراز، اصفهان، کاشان، قم، تهران مشخص شده و از آن پس در پرتو الطاف این مترجم بلند پایه برای فرانسویان همراه وزن هزار ساله زمان گذاشته شده‌اند پیمائیم.

در سال ۱۹۰۰ هستیم، پیرلنی ۵۰ ساله است او دیگر جوان چابک و زیبای سالهای گذشته نیست، دیگر لازم نیست لوتی عاشق معشوقه‌ای شود تا با شرح داستان او مناظر زیبای شهر را از نظر خوانندگانش بگذراند او دوران عشقهای کوتاه و اتفاقی را گذرانده است رمانهای آزباده، ازدواج لوتی صیاد ایسلاند، مادام کیریزانتم و رامنچو که سرگذشت لذات اتفاقی یا جدائی و ناکامیهای متاثر کننده او میباشند نوشته شده‌اند.

وارث مستقیم نغمه سرایان عشق، جانشین خارجی آفرینندگان تریستان و ایزت و دلدادگان راسین و شکسپر، شاعر طبیعت و عشق و مرک، شاید اینهمه اوصاف کافی بود که لوتی بوجه نیکی در کشور غزلسرایان در کشور یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون در کشوری که شعرای آن نام سعدی و حافظ و نظامی بر خود گذاشته‌اند پذیرفته شود.

ولی پیرلوتی بدین شکل و باین صورت پابکشور ایران نگذاشت، او در این سال حرارت جوانی را از دست داده و سرایشب عمر را میبیماید، دیگر برای نمایاندن جلوه‌های زیبای طبیعت وجود محبوبه موقتی لازم نیست، پیرلوتی حس میکند که برای درک و احساس پاره‌ای از زیباییها بایست لباس کهنه عاشقانه را از بردور کرده و اگر ممکن باشد ککشکول درویشی بدست گیرد.

چنین مینماید که آوای حکیمانه شرقیان در گوش او مؤثر افتاده و لذات

جسمانی را فدای عشق عارفانه آسمانی کرده باشد .

ایندفعه لوتی شبیه طلبه ایست که برای شنیدن پیامی که خود نیز از آن خبری ندارد همراه ساربان به پیرودن فلاتهای مرتفع مشغول است و گاه و بیگاه در میان آهنک در هم زنک ها از چاروادار خود لحظه ای توقف میطلبد تا الهام شاعرانه را احساس نماید و اندوه و تأثر خود را فرونشاند .

لوتی در این مسافرت همانست که زحمت کشیده تا فدای دعوت نامه مسافرت خود را به پیش در آمد خوش نوای خویش که هم آهنک نغمه کاروانیان است بگوش ما رساند :

هر کسی که میخواهد با من باصفهان آمده و فصل گلها را ببیند تصمیم بگیرد که
بآرامی در کنار من منزل بمنزل مثل قرون وسطی راه پیماید .

هر کسی که میخواهد بامن باصفهان آمده و فصل گلها را ببیند ، سواری در تنک
راههای ویران که اسب را بزانو در میآورد راضی شود . . .

هر کسی که میخواهد بامن بیاید و از آبادینهای غمناک و بیابانهای دور ، از میان
بستانهای شقایق سفید ، از باغهای گل سرخ ، شهر قدیمی اسرار آمیز را با همه گنبد های
آبی رنگ ، با همه مناره های آبی رنگ فساد نا پذیر آن ببیند .

هر کسی که میخواهد بامن اصفهان را زیر آسمان زیبای ماه مه ببیند ، خود را
برای راههای طولانی در زیر آفتاب سوزان ببادهای سرد و سخت ارتفاعات ، با فلاتهای
آسیا که وسیع ترین و بلند ترین فلاتهای جهان و روزی مهد انسانیت بوده ولی اکنون
بیابانهای خشک و سوزانی هستند آماده سازد .

ما از مقابل اشباح قصوری خواهیم گذشت که از سنگ سخت خاکستری رنگ بنا
شده و بلوره های آن برآب از بلورهای سنگ مرمر سخت تر و ظریف تر میباشد ، اینجا سابقاً
مسکن فرمانروایان جهان بوده و بیش از دو هزار سال است که مجسمه های عظیم الجثه
با بالهای بزرگ خود بشکل گاوهای وحشی که قیافه انسان و تاج کیان دارند در حوالی
آب (شب و روز) بیداری میکشند ، ما خواهیم گذشت وای در اطراف ما چیزی جز
سکوت جاودانی علوفه های گلدار و جوه های سبز و جود نخواهد داشت .

هر کسی که میخواهد بامن موسم گل را در اصفهان ببیند در انتظار دشت های بی
پاجانی باشد که ارتفاع آنها ببلندی قله های آلپ بوده و از علفهای کوتاه و گلهای کوچک

رنك پر برده پوشیده شده دشتهایپکه بزحمت با فاصله های زیاد دهکده ای را با ساختمانهای گلی خاکي رنك ، بامسجد كوچك ویرانه و گنبد آبی ولی رنك آبی تر از فیروزه ، بمانشان میدهند .

کسیکه میخواهد بامن بیاید خود را بگذراندن روزهای مدید در تنهایی و یکنواختی و سراب راضی کند .

وقتیکه آثار لوتی را مطالعه میکنیم مشاهده مینمائیم این نویسنده که ادعا میکرد که آموزشی نداشته و افتخار داشت که چیزی نخوانده است با مهارت کامل کلماتی استعمال نموده که مثل سایر نویسندگان بزرگ بسیار ساده و آسان است ولی شراو که گاه مانند آب جویبار صاف و ساده است گاه نیز مثل آب کندرو قنات عمیق و اسرار آمیز است .

نداهاى بی در پی که همواره تکرار میشوند و مانند ردیف قصیده‌ای همساز و یکنواخت میباشند ، آهنگ داخلی جملات و بالاخره مکث و توقفهای سه باره آنها بخوبی نشان میدهند که گر چه هنر و سبك نویسندگی لوتی بی پیرایه و طبیعی مینماید در عین حال گاه بیگانه از پیچ و خم رساله‌های معانی و بیان میگردد .

قطعه ای که تخت جمشید را مجسم مینماید را با بیاد جمله‌های مزورانه رمان میاندازد ولی چون میخواهیم ندای لوتی را از زبان خودش بشنویم از هر گونه انتقاد ادبی در باره او خود دارای مینمائیم .

در ماه آوریل سال ۱۹۰۰ پیر لوتی از هند بسوی ایران حرکت کرد و ابتدا چهل روز در یکی از جزایر با تالاقی خلیج فارس بسر برد و سپس يك کشتی بزرگ بادبانی او را به بندر بوشهر یا بگفته او آشیانه تنهایی (در ساحل سوزان خلیج فارس در شهر غم و اندوه) رسانید .

لوتی با همراهانش ابتدا بسوی نخلستان بر ازجان و دالکی پیش رفته سپس بطرف کوهستان روی آورده و بالاخره به کازرون میرسند .

از این پس دهکده‌هایی که در سر راه به پیشواز او می‌آیند شبیه دانه‌های تسبیحی هستند که لوتی بر هر يك از آنان منظومه کوچکی خواهد نوشت و شاهد مسافرت او می‌باشند: چراگاه‌های شهر مقدس، دریاچه‌های یاقوت آبی، جوش و خروش قبایل روستائی و هزاران شرح و بسط مشابه هم یاد داشته‌ای هستند که ما را به تیزبینی و در عین حال بروح شاعرانه و موزیکال نویسنده آشنا می‌کنند.

گاهی شبیح همراهان وحشی مسافرت که با او در يك اردوگاه بسر می‌برند مجسم می‌شود:

شب کلاه سیاه، چشمان مشکی قیاه گرفته آسوری که از نسیم کوهستان گندم‌گون شده، قبیای آبی بلند که با کمر بند چرمی جای قشك دار بر میان بسته شده... آنها بوی حیوانات وحشی و بونه صحرائی می‌دهند.

چنین نظر میرسد که لوتی با نیروی تقلیدی که اولین شرط هنر نویسنده‌گی است و بخصوص با علاقه‌ای که بلافاصله او را پای بند شهر مسافرتی او مینماید، شبیه کارگر هنرمند میناتوربست که قلم طلا بردست گرفته باشد.

گمان می‌کنم که بعد از او هیچ کس نخواهد توانست عظمت کوهسارهای ایران را بهتر از او بیان نماید. زیرا سیاح معاصر کسی که بر فراز قله‌های البرز پرواز کند نگاه مبهوت و خسته‌ای که از یکنواختی و تکرار آن سیر شده است بر آنها خواهند افکند ولی پیرلوتی مثل شاتوبریان رماتیک زیبایی این قلل را در صفحات بسیار عالی شرح داده است.

قطعه ذیل سرودبست که بعد از کوه نوردی هولناکی بر فراز میان کوتان سروده است:

در آشیانه عقابها آرمیده‌ایم زیرا مشرف بر زمین نیستیم در زیر پای مافلل در هم برهمی که در اثر طوفانهای دیرین و پیشین جهانی همگی در يك جهت خمیده‌اند و بسوی شیب سرازیر پائین می‌روند، نور مطلق زننده هولناکی از آسمان که هیچگاه بدین عمیقی

نمودار نشده بود پائین می‌آید و همه شکنجه‌های این کوهساران خمیده را فرا می‌گیرد و نا آنجا که چشم می‌بیند تمام صخره و ارتفاعات بزرگ را بطور وضوح نشان مدهید.

این رشته‌های قلل نوك تیز مثل اینکه در زیر باد بیکسو خوابیده باشند چون همه باهم از چنین نقطه مرتفعی دیده شوند، حالت فراری داشته و شبیه دسته امواج متلاطم عظیم الجثه‌ای هستند که بر روی اقیانوس سنگی بهوا برخاسته باشند و این جنبش بانداره ای خوب و انود شده است که انسان از این همه سکوت و آرامش در انتباه افتاده و منحرف می‌گیرد! اما هزاران سال است که این طوفان پایان رسیده و دیگر صدائی ندارد.

از این گذشته هیچ چیز زنده‌ای در هیچ جا دیده نمی‌شود و هیچ نشانه‌ای از جنگل و سبزی و هیچ اثری از بشر نمودار نیست، تخته سنگهای بزرگ همانند فرمانروایان مطلق یکه و تنها مانده‌اند، بر فراز چیز مرده‌ای مشغول مشاهده هستیم ولی مرده‌ای که میدرخشد با شکوه است.

در جای دیگر اوراد در جلگه‌های مرتفع در جلگه‌هاییکه هوای آنها سبک تر، ما روشن تر و صاف تر و آسمانها بزمین نزدیک ترند مشاهده میکنیم: این جلگه شیراز است، همان جلگه ای که پیش از این شعرا نغمه آنرا بسیار سروده‌اند، این موطن سعدی است این شهر گلهاست.

لوتی پس از يك روز راه پیمائی در شامگاهی بشهر شیراز میرسد و نخستین تصور او در باره شهر چنین است.

شیراز، در نهانخانه اسرار آمیز دیوارهای سه گانه و جایگاههای بسته خود بخواب رفته است و لوتی گاه گاه بخود میگوید: در شیراز هستم و از تکرار این جمله حظی میبرد لوتی وضعیت شهر، بازار دکان کین و قهوه خانه‌ها بابوی چای و دودقلیان را شرح داده و چون صبحگاهان بر حسب عادت بانوای زنك کاروان از خواب بر میخزد با گردش کنندگان روز جمعه همراه میشود و از روی بامها شهر اسرار آمیز شیراز را مشاهده میکند، مسجد کریم خان را باز دید کرده و با احترام از آستانه آن میگذرد و بوژه ملاقات شعرا را فراموش نمیکند، با اسب بآرامگاه آنان رفته و خوابگاه ابدی حافظ را چنین میستاید:

دست زمان نه توانسته است هیچگونه غباری بر آن نشانند ...

شاعر را در میان محوطه زیبای بزرگی که در آن معماری باردیف درختان پر گل نارنج و باغچه‌هایی با کنارهای بوته گل و استخرهایی یا فواره‌های ملایم می‌بینم ، در آرام گاهی که سنک روی آن باعقیق حکاکی شده آرمیده است و این باغ که در ابتدا مختص او میبود در قرون بعد بگورستان ایدآلی مبدل شده ، زیرا دوستداران مشهور او بر حسب تقاضای خودش بکی پس از دیگری باخذ اجازه ورود بآرامیدن در کنار او نائل شده اند و اکنون مقبرهای سفیدآنها در میان گلها جای دارد، بلبلان که در این حوالی بسیارند بایست هر عصر بافتخار این مردگان سعادتمند دوره‌های مختلف که در ستایش همگانی حافظ خوش نوا پذیرفته شده و در کنار او خوابیده‌اند نغمه‌های صاف و دلکش خود را همساز یکدیگر کنند . در این جایگاه آرام که خاطره یک شاعر بزرگ برای همیشه زنده است یک فرنگی بدون ترس اینکه رانده شود توانست آوای مهرانگیز خود را به نوای کنسرت بلبلان بیفزاید .

از شیراز به تخت جمشید ، از ملکه شهرهای ایران بسه شهر سلطنتی هخامنشیان رفته و در آنجا سیاح مادر سایه اشباح تاریخی غوطه ور است . توصیفی که لوتی از ملکه ابنیه تاریخی از نقوش برجسته ، از پریان حافظ کوهساران ، از مقبره‌هایی که در سنک سخت کنده شده و بالاخره توصیفی که از طبیعت غول آسا بجای گذاشته است هرگز خوانندگان پیش در آمد خوش آهنگ او را کمره نخواهد نمود گرانترین و زیباترین تصور ابنیه مقدس تاریخی را که کوهر حمت آباد در مقابل مرودشت به پشت کشیده است بخواننده میدهد و برای خود لوتی هم همین کافیست که این بناهای ایران عظیم‌ترین ابنیه دوران خود و سالم‌ترین آنها بوده و بتوانند همه نبوغ یک دوره تاریخ و یک نژاد کامل را برای همیشه در برابر چشمانی جاوانی کنند مرگ خورشید در آسمان زیبای این شهر خاموش نگاه او را بخود می‌کشد اما زمان میگریزد ، ماه مه فرار رسیده است و برای ملاقات سایر نقاط بایست پابرر کاب نهد . علی آباد ، اکبر آباد ، عباس آباد ، ده بید ، قنقری ، سوریان ، آباده ایزد خواست و قمشه (شهرضا) بنوبت از او پذیرائی کرد و بالاخره باصفهان وارد شد .

اکنون در اصفهان پل شاه عباس، خیابان چهار باغ، کنبد مساجد، منارها برج‌های آبی رنگ، ریزه کاریهای نقوش پرشاخ وبرك شیشه نقشه‌قالی‌های قدیمی بازار پر و لوله، مسجدشاه، باکاشی‌های درخشانده، همه بمنزله جریانی از رنگ و نور آسمان است. اما لوتی از لابلای این عظمت هنری چیز دیگری میبیند و بچیز دیگری میانیدشد، اومی بیند که حتی زیبایی هم جاودانی نبوده وبمرك مردم بانهدام شهرها وتمدنها فکر میکند.

در کاخ پر عظمت چهل ستون بانگاه بر آئینه آب تیره که تصویر ستونهای مجازی را منعکس کرده اندمار کیزها و شاهزاده خانمهای دوره پیشین را دوباره زنده کرده ودر نظر مجسم میکنند و اگر این خاصیت روحی او نبود لوتی نمیتوانست هاش چنین مناظر زیبایی باشد.

بالاخره پس از يك ملاقات نهانی شبانه از شهر خفته، از دنیای اشباح بدر آمده وراه خود را پیش میگیرد ولی ایندفعه راه بهتر است و بجای قلاع مستحکم که در پایان راه پیمائیهای روزانه برای پذیرائی بهیشواز او میآمدند، دهکده‌های آرام وپر گل مقدم او را تبریک میگویند ولی بالینهمه پیش از رسیدن بکاشان گاهی بیابانهای وسیع وبادهای شن دار آنها را احاطه میکنند.

لوتی در باره کاشان شهر سرخ قام سلطان زبیده وشارون الرشید توصیف پرنرنگی نگاشته که سالاموی فلور بر را بیاد میآورد.

هنگام مرك روز کمی پائین تر میبینم دست کم بیش از دو صد شتر که بیکیدیگر بسته شده اند واز سردر بیضی شکل وارد دالان سر پوشیده ای شده ناپدید میشوند. شترهای عجیبی که بازینت آلات وحشیانه آرایش شده و کر کهای بر کوهان، بر خروس بر پیشانی دم روباه بر گوش وریش ساختگی از گوش ماهی دارند.

شتر بانان که آنها را پیش میرانند باقیافه‌های مسطح تیپ مغولی خود لباسهای تنگ و کوتاه از پارچه‌های راه راه الوان پوشیده و کلاه نمدهای بزرگ بر سردارند.

سپس قم، شهر مقدس با کنبد طلائع مسجد خودنگاه خیره لوتی را مسحور کرده واز دور حضرت عبدالعظیم را باو نشان میدهد و پیر لوتی را به آستانه تهران میرساند.

دروازه های زیبا که امروز منهدم شده اند ، قصور سلطنتی ، سالن های آئینه کاری ، باغهای دلفریب و دورنمای قشنگ کوه ها که قله مخروطی نقره ای فام دماوند بر آنان حکم فرئی مامیکند ، هیچ يك از این زیباییها از پیش چشمان او نگریخته اند . تربیت و مهربانی و آداب شناسی تهرانیان و بویژه لوکس اروپائی آنان برای لوتی بسیار خوش آیند و مورد پسند واقع میشود ولی با اینهمه نمیتواند از نگاشتن قطعه زیر خود داری کند .

... بی تاسف !... اگر این تقاید رادر اهالی آفریقای غربی و جنوب شرقی میدیدم باز میتوانستم چیزی تصور کنم اما وقتی که انسان افنخار دارد که از شما ایرانیان (یعنی پیشروان چندین قری) همه گونه هنرهای زیبا باشد ، اشخاصیکه سالها پیش از ما صاحب سبک عالی معاری ، لطف ظرافت ، شیوه های گوناگون ، اثاثیه و تزئین آلات خانه و لباس بوده اند ، اگر از ما تقلید کنند حقیقتا تنزل و بدبختی است .
من در این باره لوتی را که تنها بتصور فرانسوی بودن خود را از لحاظ ما سبک دروغی تمدن بر تراز دیگران میدانند مسئول میدانم

از این پس بهمان اندازه که لوتی بسوی شمال پیش میرود بهمان اندازه با دیدن مناظری که تقریبا با آنها آشنائی کامل دارد بر شدت تائر و اندوهش افزوده میشود و گرچه این موضوع او را از یاد داشت دقیق تغییرات آب و هوا و خصوصیات منطقه مازندران و سکنه آن باز نمیدارد ولی باز چون از ارتفاعات بلند پائین میآید چنین میندازد که از خوابی جهیده و خاطره هوای گرم فلات و صافی جان دهنده آنرا برای همیشه در اعماق قلبش نگاه خواهد داشت .

مدت مسافرت لوتی پایان رسیده ، زورقی او را به پله بازار اتزلی یا پهلوی امروز آورده و در نقطه مقابل خلیج فارس ، بحر خزر در انتظار اوست .
از ۱۲ آوریل تا ۶ ژوئن مسافرت . . . فرسنگی لوتی تقریبا ۵۰ روز طول کشیده است ولی در طی همین چند هفته هنرمند زیبا پرست خرمنی از صورزیبای معانی و بیان و تاثرات جدید جاودانی فراهم آورده .

این بود داستان مسافرت و معاشرت لوتی در مدت ۵۰ روزه گردش خود در ایران و گرچه بسیار کوتاه و مختصر مینمود چندان بی اهمیت هم نبود .
این مسافرت چوب بست جدیدی بساختمان مقدس دوستداران تمدن شرقی و بویژه تمدن ملل اسلاوی افزود .

نتیجه این مسافرت و این ملاقات همان کتات بسوی اصفهان، است که شما را با خود بآرامی از وسط صفحات آن همراه بردم .

ممکن است در نظر اول این کتاب کمی ساختگی و تصنعی بنظر آید زیرا خود را به بیان حالات روحی و انعکاسی با تاثرات زیبا پرستی و شرح و تجسم جلال و درخشندگی که شاید چشمان خواننده قادر به دیدن مناظر حقیقی شبیه آن نمیباشند راضی کرده است ولی با اینهمه باید اعتراف نمود که این کتاب آئینه دقیق و باوفائی برای رفع احتیاج روحی و فرار از زندان آلام زندگیست و بدین سبب شاید این کتاب شبیه بعضی متفکرین رسیده و فراموش شده باشند ولی این کتاب کتایبست که در عصر ما که ادبیات در خدمت سود و فایده است دیگر امکان پذیر نیست . و بهمین سبب دارای ارزش بسیار است و با بست آنرا شبیه یک کار هنری، یک تصویر قشنگ آب و رنگی، یک میناتور ایرانی که امضا شده استنادیست و یا بالاخره شبیه یک چمن زیبای گرگانی بدانیم که بسیار درخشنده و بی شکننده میباشد .

امیدوارم که در جهان مردان با ذوق دیگری پیدا شوند که برای این هنرمندیا ارزشن قائل باشند و با شاعر انگلیسی هم صدا شده بگویند که یک کار هنری زیبا یک شادی جاودانیت»

انتقاد کنندگان معاصر که در جشن صدساله هنرمندی مجبور بتفکر و تعمق میباشد گمان میکنند که برای ارزش دادن او مجبور به تغییر شکل دادن او نیستند و پیش از آنکه بنوشته او توجهی داشته باشند او را شریک و همکار

روشنفکران عصر خود می‌نامند ولی باید دانست که لوتی مرد دوران گذشته است، برای او جهان کنونی با سرعت می‌گذرد و بویژه مردگان بتندی از پیش او می‌روند و اگر او را در دوران گذشته ای که او دوست می‌داشت و گذاریم ارزش او را پائین نیاورده‌ایم زیرا او هرگز قبول نمی‌کرد که او را از گذشته جدا کنیم.

همانطوریکه او با احترام و ترحم بآرامگاه سعدی داخل شده است ماهم در خوابگاه او سکوت اختیار می‌کنیم؛ او از ما نخواهد رنجید زیرا او میداند که اقدامات ما بر اساس احتیاطات دوستانه‌ای استوار است که با وجود اضطراب و اغتشاشات عصر حاضر مجالسی برای یادبود گرم عده‌ای از برگزیدگان ذخیره کرده است.

مفعول مطلق عربی در فارسی

در زبان عرب نوعی مفعول وجود دارد که آنرا مفعول مطلق می‌گویند و عبارتست از مصدریکه از لفظ یا معنی فعل گرفته شده و برای بیان ناکید یا نوع یا عدد یا شدت و ضعف فعل در کلمه آورده میشود؛ کتبت کتاباً. این مفعول مخصوص عربی است و قدما نیز تحت تأثیر زبان عرب آنرا در شعر و نظم فارسی بکار برده‌اند؛
 منوچهری میگوید:

فرود آور بدرگاه امیرم فرود آوردن اعشی بیابیل

بیهقی مینویسد: دیدار کرد دیدار کردنی بسزا (ص ۱۶۳)

باید دانست که تعقیب این رویه در زبان امروزه ناپسند است و مواردیکه ناگزیر بیان معنایی از این قبیل می‌باشیم ممکن است آنرا بصورت قید بیاوریم مثلاً در شعر منوچهری باید گفت:

مرا همانطور که اعشی بیابیل فرود آمد بدرگاه امیر فرود بیاور

و با در جمله بیهقی می‌گوئیم: ویرا چنانکه سزاوار بود دیدار کرد. ط.